

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم که کسانی که قائل هستند که زکورت و رجولیت در مفتی معتبر نیست، می‌توانند به بعضی از ادله‌ای که عرض شد استدلال کنند.

تقریباً روی این بیان‌هایی که بیان کردیم، تا به حال برای اینها سه دلیل ذکر شد؛ یکی اطلاق ادله‌ی تقلید، دوم اینکه اصل اولی در تمام احکام؛ اشتراک است إلا ما أخرجه الدلیل. سوم اینکه بناء شارع در آن موردی که در مقام فرق زن و مرد است این است که تصریح کند.

در بحث دیروز عرض کردم که انسان این بنا را از مجموعه‌ی احکام شرعی استظهار می‌کند، اما باز لازم است که یک تتبع دقیق‌تری در اینجا شود.

علت اختلاف نتیجه فقهاء در یک مسأله

ما در خود روش استنباط یک بحثی داریم که فقهاء در کیفیت و روش استنباط با اینکه گاهی اوقات مبانی یکی است، اما به نتایج مختلف می‌رسند. یکی از جهاتش این است که روش استنباط بین اینها مختلف است. نسبت به خود شارع می‌توان اطمینان داشت که در بیان قانونش و قانونی که به عنوان تشریع جعل می‌کند، خود شارع هم یک روش و بنایی دارد. آنچه که در کتب آمده این است که شارع هم در جعل قوانین همان بنای عقلا و روش عقلائی را دارد. اما این مقدار کافی نیست.

ما وقتی موارد مختلف را ملاحظه کنیم مثلاً بنای شارع بر این است که مردم در دماء احتیاط کنند. این بنای شریعت است و این بنا یک قرائن خیلی روشن و قطعی‌ای دارد که در باب دماء، در باب فروج، در باب اموال، احتیاط شود و نظایر دیگرش. آنچه که ما عرض می‌کنیم این است که اگر از اول تا آخر فقه را کسی دقیق بررسی کند، می‌تواند به این نتیجه برسد که بناء شارع بر این است در جایی که در یک حکمی بین زن و مرد فرق وجود دارد، شارع تصریح می‌کند. نمونه‌هایی را در بحث دیروز عرض کردیم.

مثلاً در باب بلوغ تصریح کرده است. چندین روایت داریم که بلوغ دختر این سن است و بلوغ پسر این سن است. در باب حقوق زوجین موارد زیادی است. در حق حضانت، در حق نفقه، در حق مسکن شارع تصریح کرده است.

آنگاه می‌خواهیم بگوییم اکنون که بنای شارع این است، در ما نحن فیه از شارع یک تصریحی نداریم که لا یجوز که مفتی زن باشد، و فقط یک کلمه‌ی «رجل» در حسنه‌ی اُبی خدیجه داریم که عرض کردیم چون در آن کلمه، احتمالات مختلفی است، اگر بین زن و مرد فرق است، این برای مقصود شارع کافی نیست.

دلیل چهارم

چهارمین دلیل؛ روایتی است در وسائل الشیعة، در ابواب أقسام الحج، باب 17، حدیث 1؛ روایت، صحیح است؛

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ مَعَنَا صَبِيًّا مَوْلُوداً فَكَيْفَ نَصْنَعُ بِهِ؟ فَقَالَ: مَرُّ أُمِّهِ تُلْقَى حَمِيدَةً فَتَسْأَلُهَا كَيْفَ تَصْنَعُ بِصَبِيَّانِهَا. فَأَتَتْهَا فَسَأَلَتْهَا كَيْفَ تَصْنَعُ؟ فَقَالَتْ: إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَأَحْرِمُوا عَنْهُ وَجَرِّدُوهُ وَغَسِّلُوهُ كَمَا يُجَرِّدُ الْمُحْرِمُ وَقَفُّوا بِهِ الْمَوَاقِفَ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ فَارْمُوا عَنْهُ وَاحْلِقُوا رَأْسَهُ ثُمَّ زُورُوا بِهِ الْبَيْتَ وَمَرِيَ الْجَارِيَةَ أَنْ تَطُوفَ بِهِ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ»؛

عبدالرحمن بن حجاج در ضمن یک حدیث طولانی می‌گوید به حضرت عرض کردیم ما آمده‌ایم حج بجا آوریم، همراه ما یک کودک تازه متولد شده است، الان آمده‌ایم میقات. با این مولود چکار کنیم؟ حضرت فرمود: به مادر این بچه دستور بده که برود حمیده (که زن امام صادق (ع) بود) را ملاقات کند، از او سؤال کند که با این مولود چکار کنیم؟

حضرت او را به حمیده ارجاع داد. مادر این نوزاد هم سراغ حمیده آمد، از او پرسید چکار کنیم؟ فرمود: وقتی روز ترویبه شد، از طرف او احرام ببندید. به چه بیان؟ لباسهایش را در بیاورید، غسل احرام انجام دهد، همانطوری که محرم لباسش را در می‌آورد، و در مواقف او را متوقف کنید که وقوف را انجام دهد. روز عید قربان هم از طرف او رمی جمره‌ی عقبه را انجام دهید، و سر او را بتراشید، سپس به جاریه و کنیزتان بگویید که او را دور بیت و بین صفا و مروه طواف دهد.

بیان استدلال

اگر حضرت به حمیده ارجاع می‌دادند و حمیده روایت نقل می‌کرد و می‌گفت «قال الصادق (ع) کذا» یا «قال الباقر (ع) کذا» این نمی‌توانست شاهد ما باشد، اما حمیده خودش مستقلاً حکم را بیان کرده است.

در اوائل بحث اجتهاد و تقلید گفتیم اجتهاد در زمان خود ائمه معصومین (ع) هم بوده است؛ روایتی که به عنوان اصحاب ائمه (ع) بودند علاوه بر اینکه مقام راوی و ناقل داشتند، خودشان هم اهل استنباط بودند. لذا گاهی اوقات حضرت از یکی از اصحابش سؤال می‌کردند که شما چگونه فتوا می‌دهید، روی چه مدارکی مثلاً فتوا می‌دهید؟ وقتی مردم از تو استفتاء می‌کنند به چه نحوی فتوا می‌دهی؟

در این روایت حضرت به حمیده ارجاع دادند، حمیده هم به عنوان روایت نقل نکرده، یعنی استنباط خودش را بیان کرده است که این صبی را شما این کار را کنید. در صبی چند احتمال وجود دارد: یک احتمال این است که اصلاً مُحْرِمُ گردنش لغو است. دوم اینکه اگر مُحْرِمُ کردن او صحیح است، چه کسی باید به نیت او طواف و وقوف و اینها را انجام دهد؟ حکم همه‌ی اینها را حمیده بیان کرده است. لذا می‌توانیم این روایت را به عنوان یک دلیل مطرح نماییم.

البته یک نکته‌ای وجود دارد که من این را عرض کنم. در نتیجه‌گیری ما چند نکته داریم، اما الآن فقط یکی یکی دلیل‌ها را بررسی می‌کنیم ببینیم در حدّ دلیل است یا در حدّ تأیید است. حالا ولو این روایت، روایت صحیح است، اما چون مشهور فقهاء به این روایت استناد نکرده‌اند، مشهور می‌گویند مفتی باید مرد باشد، این بدین معناست که مشهور از این روایت و از نظیر این روایت إعراض کرده‌اند و به آن استناد نکرده‌اند و إعراض مشهور کشف از این می‌کند که ممکن است یک قرینه‌ای در این روایت بوده که ساقط شده یا چیز دیگری بوده است که دیگر بالاخره به روایت عمل نشده است. اما در حدّ اینکه بتواند تأیید باشد، به همین اندازه کافی است.

دلیل پنجم

پنجمین دلیل؛ شبیه این روایت در مورد حضرت معصومه (سلام الله علیها) است، که عده‌ای از شیعیان به مدینه خدمت موسی بن جعفر (علیهما السلام) رفتند و سؤالاتی داشتند. حضرت تشریف نداشتند و مسافرت بوده‌اند. حضرت معصومه (س) به آنها فرمود کار شما چیست؟ گفتند: ما یک مقدار سؤال داریم (سؤال‌ها را هم نوشته بودند).

حضرت آنها را گرفت و فرمود بعداً بیاوید جوابش را بگیرید. - راجع به حضرت معصومه (س) تعبیر به فاضله هم شده است، حتی در بعضی از تواریخ دارد که افضل فرزندان موسی بن جعفر بعد از حضرت رضا (ع)، حضرت معصومه (س) بوده است، هم بین دخترها و هم بین پسرها، با آن کثرت اولادی که موسی بن جعفر (ع) داشتند..

حضرت معصومه (س) جواب‌ها را نوشتند، فردا آنها آمدند جواب‌ها را گرفتند. اینها وقتی که برمی‌گشتند در مسیر راه به موسی بن جعفر (ع) برخورد کردند و قضیه را گفتند. حضرت فرمودند: جواب‌ها را ببینیم. ملاحظه فرمودند و بعد فرمودند «فداها أبوها»، که با این تعبیر جواب‌ها را تأیید کرده‌اند.

البته این قضیه را ظاهراً مرحوم محدث قمی نقل می‌کند، اما ما مصدر اصلی این قضیه را پیدا نکردیم که از چه منبعی است و مصدر اصلی آن چیست. البته یک سند اینطوری دارد که مرحوم مستنبط که از بزرگان عراق و داماد مرحوم آقای خوئی بوده، ایشان گفته بوده که در یکی از کتابخانه‌های عراق در یک کتابی من این حدیث را دیده‌ام، اما آن کتاب را دیگران پیدا نکردند. این هم این دو مطلب که اینها می‌توانند به عنوان مؤید مطرح شوند.

ما هنوز به نتیجه نرسیده‌ایم، ما در بحث باید همه‌ی جوانب بحث را روشن کنیم، بالاخره بحث علمی و استدلالی است و باید تمام ادله کما هو حقها روشن شود. نسبت به آن مسئله‌ی اصل، ادعای ما این شد که اصل این است که تمام قوانینی که شارع در احکام و حقوق و تکالیف جعل می‌کند اینها بین زن و مرد مشترک است؛ إلا ما أخرجہ الدلیل، اگر در یک جا بخواید مشترک نباشد، باید دلیلی إقامه شود.

اشکال: بر اساس آیه قرآن، مرد قیّم است

لِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ مَا مِنْ آيَةٍ شَرِيفَةٍ 34 سوره نساء «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»، آیا از این آیه نمی‌توانیم استفاده کنیم که مرد قیّم است و قوام دارد و قوام بر زن است و قوام بودن اطلاق دارد، اطلاقش شامل این می‌شود که مرد بتواند هم مفتی زن باشد و هم مفتی مرد باشد، اما زن نتواند مفتی برای مرد واقع شود؟ از آیه استفاده کنیم زن نتواند قاضی باشد، استفاده کنیم زن نتواند حاکم باشد، و هر چیزی که در آن قوامیت زن است. مرد باید قوام بر زن باشد و زن نمی‌تواند قوام باشد.

در اینجا مختصری آیه را بررسی کنیم. شأن نزول آیه شریفه این است که یکی از نقباء، سعد بن ربیع بن عمرو خزرجی دو تا زن داشت. یکی از زنهایش ناشزه بود و این سعد یک سیلی به گوش او زد. پدر این زن خدمت پیامبر(ص) شکایت کرد. پیامبر ابتدا فرمودند که زن، او را قصاص کند. وقتی پیامبر این را فرمودند، آیه نازل شد: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ». این شأن نزول آیه شریفه است.

سه قسمت در آیه وجود دارد: یکی اینکه آیا این «قَوَّامُونَ» اطلاق دارد و در همه‌ی شؤون زندگی است؛ یعنی اعم از زوجیت، حکومت، قضاوت، افتاء، ...؟ در تمام اینها بگوییم «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» اطلاق دارد.

قسمت دوم «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»، این «باء»، باء سببیت است، یعنی به سبب اینکه خدا بعضی از اینها را بر بعضی دیگر تفضیل داده است. خب این «فَضَّلَ اللَّهُ» یعنی آیا خداوند تکویناً (یعنی از نظر عقل و ادراک) اینها را بر زنهای تفضیل داده؟ یا فقط از نظر قدرت جسمی و قدرت بدنی تفضیل بر زنهای دارند؟ یا أصلاً فضلُ الله در امور تکوینی نیست بلکه در امور اعتباری است. خداوند مرد را پیامبر قرار داده است، زن را قرار نداده است، مرد را امام قرار داده، زن را امام قرار نداده؛ فضل الله یعنی در یک امور اعتباری، نه امور تکوینی.

قسمت سوم «وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»، به سبب اینکه مردان از اموالشان بر زنهای انفاق می‌کنند. یعنی مهریه‌ای که در عقد قرار می‌دهند و نفقه‌ای که مرد برای زن قرار می‌دهد و باید به عنوان واجب به او بپردازد. پس این سه قسمت در آیه شریفه است.

نظر اهل لغت

اولین چیزی که باید اینجا بررسی شود این است که معنای لغوی کلمه‌ی «قوام» روشن شود. ابن منظور در کتاب لسان العرب در معنای قوام گفته است «و قد يجيء القيام بمعني المحافظة و الاصلاح»، قیام به معنای محافظت است.

بعد گفته «و منه قوله تعالی الرِّجَالُ قَوَّامُونَ» یعنی قوام دو معنا دارد، یک معنایش همان آقایی و بزرگی و ریاست و سلطنت است، یک معنایش محافظت است «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ» یعنی محافظون، نه اینکه بر زنهای سلطنت داشته باشند، بلکه عنوان محافظ اینها را دارد. محافظون باز معنایش یعنی مراقبت می‌کنند، نفقه‌ی اینها را می‌دهند، حقوق اینها را می‌دهند، اینها را حفظ می‌کنند، شأنشان را حفظ می‌کنند، از اینها دفاع می‌کنند.

جوهری در کتاب تاج العروس می‌گوید قِیم به معنای سید و رئیس است. بعد می‌گوید «و قِیم المرء زوجها لانه يقوم بأمرها»، یعنی مرد عهده‌دار آن چیزی شود که زن نیاز دارد. ما اگر بخواهیم قوام را به معنای سلطنت معنا کنیم، کجا! و قوام به معنای اینکه يقوم بأمر الزوجة کجا!

در أقرب الموارد می‌گوید «قام يقوم قوماً و قومه و قیاماً»؛ به معنای انتصب، ایستاد؛ بعد دارد «قام الامر» یعنی اعتدال. در یک موضوعی حالا نزاعی بوده می‌گویند «قام الامر»، یعنی مسئله درست شد. بعد می‌گوید «قام الرجل علی المرأة»، یعنی «صائناً و قام بشأنها»، یعنی زن را حفظ کرد، شأن را متکفل شد.

نکته اول اینکه ما از مجموع مطالبی که در کتب لغت آمده استفاده می‌کنیم که ماده‌ی «قام» و «قوام»، بدون متعلقش معنا ندارد. شما اگر به یک عرب بگویید «قَوَام»، می‌گوید قوام بر چه و بر چه کسی؟ تا متعلقش نیاید قوام معنایش روشن نمی‌شود. لذا اگر بخواهیم در همین قسمت آیه‌ی شریفه بگوییم ما فقط می‌خواهیم کلمه‌ی «قوام» را معنا کنیم، بگوییم «قوام» به معنای سلطنت آمده، پس «الرجال قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاء»، یعنی رجال، بر نساء سلطنت دارند. این نمی‌شود. «قوام» از کلماتی است که باید با متعلقش معنا کرد. «قام الامر» یک معنا دارد، «قام علی المرأة» یک معنای دیگری دارد و چون در آیه دارد «قوامون علی النساء» نتیجه می‌گیریم «الرجال قوامون علی النساء» یعنی مردان عهده‌دار شئون زن‌ها هستند. آنچه که زن به آن احتیاج دارد مرد به آن قیام می‌کند و آن را انجام می‌دهد.

پس از صدر آیه نمی‌توانیم کلمه‌ی «سلطنت» و «اولویت» و اینها را استفاده کنیم.

نکته دوم این است که «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء»، آیا این «رجال» و «نساء»، مطلق مرد و زن است، یا فقط در دائره زوجیت است؟

آیه که می‌فرماید مردان عهده‌دار آنچه هستند که زن به او نیاز دارد و متکفل امور زن می‌شوند، بحث در اینجا این است که آیا این مطلق است، یعنی هر مردی نسبت به هر زنی؟ اگر این باشد، معنایش این است که هر مردی نسبت به زن‌های دیگر هم باید عهده‌دار کارهای آن‌ها شود.

در خود آیه مخصوصاً آن کلمه‌ی «بِمَا أَنْفَقُوا» که در آخر آیه است، قرینه‌ی بسیار روشنی است که آیه نمی‌خواهد مطلق رجال را نسبت به مطلق نساء بگوید، بلکه فقط در دائره زوجیت است. یعنی مرد در دائره زوجیت، متکفل امور زن‌ها است. آن هم نه سلطنت، بلکه باید متکفل شود. زن نیاز به لباس دارد، مرد باید متکفل شود، نیاز به غذا دارد، نیاز به دارو دارد، شئون او را باید حفظ کند. آیه می‌گوید «قَوَّامُونَ» یعنی خود زن نرود این کارها را انجام دهد، بلکه مرد انجام دهد.

نکته سوم: نکته‌ی مهمتر این است که ادامه آیه می‌فرماید «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ». آیا این «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» خودش یک علت مستقل است و «بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» علت مستقله‌ی دوم است؟

یعنی خداوند می‌فرماید ما می‌گوییم در دائره زوجیت مرد قوام بر زن دارد، دو دلیل مستقل و علی حده می‌آورد، یکی «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» است؟ اگر گفتیم مستقل است، باید بگوییم که ممکن است «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء» موردش مربوط به زوجیت باشد – عرض کردم که شأن نزول آیه هم مربوط به زوجیت است – اما این تعلیل عمومیت دارد. کجای «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» مسئله زوجیت است؟ این یک احتمال، که اینها دو تعلیل مستقل باشند.

احتمال دوم این است که این دو با هم علت واحده باشند، یعنی «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ»، خدا تفضیل داده بعضی از اینها را بر بعضی این جزء اول، جزء دوم را «بِمَا أَنْفَقُوا»؛ یعنی «قَوَّامُونَ» یک حکمی است دو تا رکن دارد، یکی تفضیل إلهی و یکی هم انفاق.

احتمال سوم این است که «بِمَا أَنْفَقُوا» را عطف بیان بگیریم برای «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ» و اینها هر کدام یک نتیجه مستقلی دارد. این احتمالات را مطالعه بفرمایید تا در جلسه بعد نتیجه‌گیری کنیم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين